

تبیین ساختاری علل فروپاشی دولت پهلوی

علی مرشدی زاد^۱

صالح زمانی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۴ - تاریخ تصویب: ۹۴/۰۹/۲۲)

چکیده

وقوع انقلاب اسلامی نظریات مسلط جامعه‌شناسی سیاسی در حوزه مطالعات انقلاب و رابطه دولت و جامعه را به طور نسبی تحت تاثیر خود قرار داد. مهم‌ترین سوال‌ها پیرامون این حادثه سیاسی در تاریخ معاصر ایران مربوط به «چرایی و چگونگی» وقوع آن است. هدف اصلی در این مقاله پاسخ به «چرایی» ساختاری فروپاشی رژیم پهلوی دوم است. در پاسخ به این «چرایی» به سه علت / فرضیه ساختاری و مکانیسم‌های علیّی آن اشاره خواهد شد که نشان می‌دهند رژیم سابق از طریق چه مکانیسم‌هایی دچار آسیب‌پذیری شد. فرضیه اول معطوف به ماهیت دولت سلطانی در دوران رژیم پهلوی دوم است که آن را به عنوان یکی از علل تاثیرگذار در فروپاشی رژیم مدّ نظر دارد. فرضیه دوم در صدد است تا ماهیت رانتی رژیم شاه و سازوکارهای منتج از این ماهیت را به عنوان دومین علت آسیب‌پذیری دولت مورد ارزیابی قرار دهد. فرضیه سوم فشارهای خارجی (ایالات متحده) به منظور استقرار دولتی دست‌نشانده و وابسته در منطقه را به عنوان سومین علت آسیب‌پذیری معرفی می‌کند. ترکیب

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شاهد (morshedizad@shahed.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد بروکسل (saleh.zamani@vub.ac.be)

این سه پاسخ به مساله آسیب‌پذیری ساختاری رژیم پهلوی، مدلی نسبتاً جامع ارائه می‌دهد که از طریق آن می‌توان بخشی از ناکارآمدی دولت در عصر پهلوی دوم را تبیین کرد. این مقاله با روشی کیفی و تاریخی و با حمایت داده‌های کتابخانه‌ای نشان می‌دهد که وجه ساختاری وقوع انقلاب اسلامی ایران محصول ترکیب ماهیت سلطانی، رانتی و وابسته رژیم پهلوی بوده است.

کلید واژه‌ها: آسیب‌پذیری سیاسی، دولت سلطانی، دولت رانتیر، دست‌نشاندهی سیاسی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مقدمه و بیان مساله

این مقاله تلاش می‌کند تا به علل ساختاری و/یا دولت‌محور فروپاشی و آسیب‌پذیری رژیم پهلوی دوم بپردازد. ^۱ مراد از آسیب‌پذیری دولت در این نوشتار همان مفهوم «انقلاب اجتماعی» است. انقلاب اجتماعی به معنای «گذار سریع و بنیادین دولت و تغییر در ساختار طبقاتی جامعه» مورد نظر است. (Skocpol, 1979:4) بنابراین سوال اصلی این است که چرا دولت پهلوی (به لحاظ ساختاری) دچار آسیب‌پذیری و/یا انقلاب اجتماعی شد؟ مروری تاریخی بر دوران پهلوی دوم نشان می‌دهد که شاه در سه دوره متوالی سلطنتش، اسباب تحکیم قدرت سیاسی خود را فراهم آورد. او در دوره اول (شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲) عمدتاً تلاش کرد تا جلوه‌ای از شاه مقتدر را بازنمایی کند که در عین حال دست نشانده قدرت‌های روس و انگلیس بود. چرخش قدرت در این سال‌ها میان دربار، مجلس، دولت و قدرت‌های خارجی و مردم شرایطی را ایجاد کرده بود که شاه را از کسب قدرت تمام عیار منع می‌کرد. (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۱۵۳) از این رو این دوران را عصر «دموکراسی ناقص»^۲ و یا به تعبیر میلانی «دموکراسی پارلمانی» (میلانی، ۱۳۸۱: ۸۷) در ایران خوانده‌اند. در دوران دوم سلطنت (مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۴۳)، شاه بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی متعددی را پشت سر گذاشت و با شروع اصلاحات ارضی و انقلاب سفید حرکت جدیدی را بر محور توسعه کشور آغاز کرد. همچنین اولین نشانه اعتراض علما در دوران سلطنت وی، در این دوران کلید خورد که شاه را از وجود جریانی جدید علیه سلطنت آگاه ساخت. این

-
۱. واضح است که علل غیرساختاری متعددی مانند شکل‌گیری جنبش انقلابی و بسیج سیاسی، رهبری و ایدئولوژی اسلام شیعی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش اساسی داشته‌اند. این عوامل می‌توانند در مقاله دیگری در ذیل تبیین غیرساختاری/کارگزاری وقوع انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار گیرند.
 ۲. احتمالاً جاوید سلام الله اولین بار در کتاب «دموکراسی ناقص»، که پیرامون دوره اول سلطنت پهلوی است، از این ترکیب استفاده کرده است.



دوران با روی کار آمدن هویدا به پایان رسید. در دوره سوم سلطنت، شاه (بهمن ۱۳۴۳ تا بهمن ۱۳۵۷) توانست پایه‌های رژیم فراقدرارگرا/سلطانی را تثبیت و تحکیم کند. در این دوران، شاه با سرکوب مخالفین و گسترش نظام کنترل بر جامعه و همین طور تقویت حلقه‌های وابسته به دربار، زمینه‌های گذار به استبداد مطلقه را فراهم کرد. افزایش چشمگیر درآمدهای نفتی در اوایل دهه پنجاه ستاره اقبال شاه را پر فروغتر از هر زمانی ساخت و او را در آستانه وضعیتی قرار داد که خود آن را «تمدن بزرگ» می‌نامید.

انقلاب اسلامی در سومین دوره از سلطنت شاه به وقوع پیوست، در دوره‌ای که شاه و کشور از قدرت بالای شخصی، درآمدهای بالای ارزی و رابطه نسبتاً تاریخی و سنتی مستحکم با ایالات متحده برخوردار بودند، و دقیقاً یک سال پس از زمانی که کارتر، رییس جمهور آمریکا، ایران را جزیره ثبات نامید. این شرایط استثنایی شاه، ما را بر آن می‌دارد تا در کنار ارزیابی علل ساختاری، بر این سوال فرعی نیز متمرکز شویم که شاه به واسطه چه مکانیسم‌های علی^۱ دچار آسیب‌پذیری شد؟ راهبرد اصلی روشی‌شناختی این مقاله مبتنی بر روش کیفی در برابر روش کمی است. با توجه به تحلیل تاریخی پیرامون دولت پهلوی از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷، سه فرضیه به سوال اصلی این نوشتار پاسخ می‌دهند. اثبات و تایید این سه فرضیه به معنای کارآمدی مدل ساختاری ارائه شده در زمینه آسیب‌پذیری سیاسی دولت در ایران خواهد بود. راهبرد روش‌شناختی دیگر در این مقاله مبتنی بر روش قیاسی با استفاده از کاربستی نظری است. همچنین، جمع‌آوری اطلاعات مرتبط مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی خواهد بود.

۱. در حوزه مباحث روش‌شناسی، مکانیسم علی از تعاریف متعددی برخوردار است. ماهونی از برجسته‌ترین روش‌پژوهان معاصر به ۲۴ تعریف از مکانیسم‌های علی اشاره می‌کند. (Mahoney, 2001:579-580) کلی‌ترین تعریف را می‌توان این گونه ارائه داد که این مکانیسم‌ها پیوندهایی میان متغیر مستقل و وابسته هستند و به ما در مشخص شدن فرآیند وقوع یک رخداد کمک می‌کنند.

مرور ادبیات پیشین

به طور کلی می‌توان به چهار رویکرد اصلی در مهم‌ترین پژوهش‌های انقلاب اسلامی ایران اشاره کرد. رویکرد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی و چندعَلّتی مهم‌ترین رویکردهایی هستند که در طول کمتر از چهار دهه گذشته به تبیین انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. باید این نکته را نیز مد نظر داشت که محتوای تولیدی پیرامون انقلاب اسلامی از تنوع بسیار بالایی برخوردار است. آثار پژوهشی در قالب کتاب و مقاله‌های آکادمیک و غیرآکادمیک، خاطرات رجال سیاسی، یادداشت‌های مطبوعاتی و بولتن‌های راهبردی فراوانی به زبان فارسی، انگلیسی و لاتین منتشر شده است که هر کدام ریشه وقوع انقلاب را عواملی خاص پیرامون ساختار/کارگزار دنبال کرده‌اند. در این قسمت صرفاً به ادبیاتی پرداخته خواهد شد که بالاترین ارجاع در پژوهش‌های جامعه‌شناختی و سیاسی را به خود اختصاص داده‌اند و همین‌طور در زمره آثار شناخته‌شده و اصطلاحاً مرجع این حوزه قرار گرفته‌اند. این آثار نشان خواهند داد که خلاهای موجود در مطالعه انقلاب اسلامی، خصوصاً در علل ساختاری وقوع انقلاب در ایران، در چه محدوده‌هایی قرار دارند.

رویکرد سیاسی در مطالعات انقلاب در ایران تلاش کرده است تا علل وقوع انقلاب را عمدتاً در عواملی چون مشارکت سیاسی، کنش جمعی، بسیج منابع، ائتلاف‌های انقلابی، نقش سازمان، رهبری سیاسی و جنبش‌های اجتماعی و همین‌طور سرکوب سیاسی جستجو کند.

(1986; 1982, 1980, Green, 2044; 1989, 1989, Parsa,)
(Kurzman, 1994, 1996, 2003, 2004; Rasler, 1996) رویکرد اقتصادی و اجتماعی انقلاب را نتیجه توسعه سریع اقتصادی، نوسازی نامتوازن، بحران و بی‌ثباتی اقتصادی نظیر افزایش تورم، قیمت‌ها و بیکاری، استبداد نفتی و ماهیت رانتی رژیم شاه می‌بیند. در واقع، این رویکرد معتقد است که چالش‌های عمدتاً



اقتصادی منجر به بحران‌های اجتماعی خواهند شد و سپس انقلاب رخ خواهد داد. (Looney, 1982; Abrahmian, 1980, 1982; Katouzian, 1981; Skocpol, 1982; Pesaran, 1985) رویکرد فرهنگی در مطالعه انقلاب ایران در پی تمایزبخشی میان تبیین‌های موجود است، به این صورت که در پی نشان دادن وجه متفاوت انقلاب ایران با سایر انقلاب‌های اجتماعی است که در جهان رخ داده‌اند. این رویکرد به عواملی چون رهبری مذهبی، فرهنگ مقاومت، ارزش‌های شیعی و ایدئولوژی توجه خاص دارد و انقلاب اسلامی را محصول این عوامل می‌داند.

(Amir Arjomand, 1981; Fischer, 1980; Keddie, 1981; Moaddel, 1993; Dabashi, 1983; 1983; Hegland, Akhavi, Burns, 1996 1992) رویکرد تلفیقی در پی نشان دادن علت‌های ترکیبی در وقوع انقلاب ایران است. مهم‌ترین هدف این رویکرد ارائه تبیینی نسبتاً جامع پیرامون انقلاب و فروپاشی رژیم پهلوی است. این رویکرد تلاش می‌کند با ترکیب عواملی چون ساختارها و ماهیت اجتماعی و سیاسی رژیم سابق در کنار نوسازی سریع، نقش عوامل بین‌المللی، طبقات اجتماعی ایران در عصر پهلوی، فرهنگ و ایدئولوژی دینی و ماهیت نفتی رژیم شاه، مدلی برای نشان دادن علل وقوع انقلاب ارائه دهد. (Skocpol, 1982; Bashiriyeh, 1984; Foran, 1993; Milani, 1994; Parsa, 1990; Farhi, 1988; Halliday, 2000) جایگاه این مقاله در میان رهیافت‌های ذکرشده معطوف به رویکرد چندعلتی است. هدف از انتخاب این رویکرد ارائه تبیین جامع ساختاری صرفاً در حوزه ساختارهای سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی موثر بر وقوع انقلاب اسلامی است.

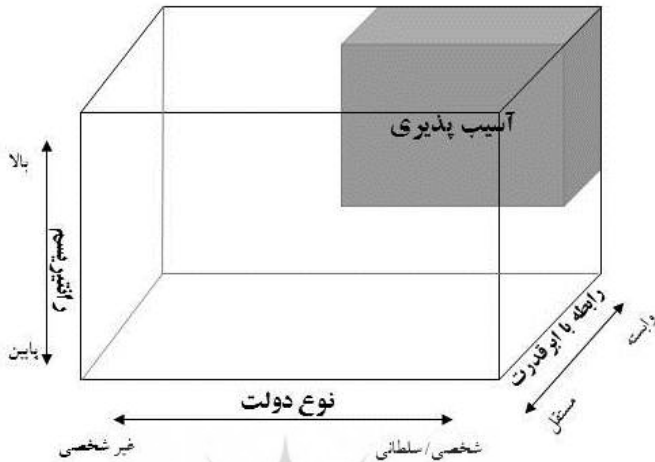
برای پاسخ به سوال اصلی پژوهش، سه عامل مهم به طور همزمان به تبیین انقلاب در ایران خواهد پرداخت. نگارندگان در هیچ پژوهشی در رویکرد چندعلتی، با ترکیب همزمان این سه عامل مواجه نبوده‌اند. (شکل ۱) بنابراین



به نظر می‌رسد یافته‌ها و مدل ساختاری ارائه شده در این پژوهش می‌تواند نگاهی نو و مبدعانه به وقوع انقلاب در ایران تلقی شود. عامل اول (فرضیه اول) مربوط به ماهیت و نوع دولت است. اگر ماهیت یک رژیم سیاسی را در پیوستاری میان حکومت شخصی/غیرشخصی قرار دهیم، رژیم شاه خصوصاً در دوره سوم سلطنت به طور کامل منطبق بر ماهیت قدرت شخصی و/یا سلطانی است. بنابراین یک بعد از آسیب‌پذیری رژیم شاه مربوط به ماهیت سلطانی آن است که به بازتولید حکومت شخصی کمک می‌کند. به این ترتیب با توجه به نظریه سلطانیسم، صورت‌بندی فرضیه اول این گونه خواهد بود که ماهیت سلطانی رژیم شاه موجب آسیب‌پذیری رژیم شد. عامل دوم (فرضیه دوم) مربوط به ماهیت رانتهی رژیم شاه است که در دوره سوم سلطنت وی پدیدار شد. بر اساس نظریه رانتیریسیم، رانتهی بودن دولت مانند چاقویی است که هم می‌تواند سبب شر شود و هم سبب خیر، اما در ایران، دولت را دچار کارکرد نامناسی کرد که به استقرار دولتی مستقل از طبقات منجر شد. بنابراین صورت بندی فرضیه دوم این گونه خواهد بود که ماهیت نقتی (رانتهی) رژیم شاه و استقلال دولت از جامعه، موجب آسیب‌پذیری رژیم شد. عامل سوم (فرضیه سوم) بر اساس نظریه سیاسی وابستگی به ابرقدرت‌ها، مربوط به نقش بازیگران بین‌المللی در روند وقوع انقلاب است. در ایران، خصوصاً در دوران دوم و سوم سلطنت شاه، این نقش به عهده ایالات متحده بود. نقشی که سبب وابستگی شاه به آمریکا شده بود و افزایش فشارهای سیاسی دولت دموکرات آمریکا در سال‌های آخر دوره سوم سلطنت شاه منجر به آسیب‌پذیری دولت شد. صورت بندی فرضیه سوم به این صورت خواهد بود که وابستگی زیاد به ابرقدرت و در عین حال کاهش حمایت خارجی، منجر به آسیب‌پذیری شاه شد.



(شکل ۱. کاربست ساختاری آسیب پذیری دولت دوم پهلوی)



فرض بر این است که اولاً هر کدام از این سه عامل وزن مشترکی دارند چرا که هر سه در یک کاربست ترکیبی معنا پیدا می‌کنند و مستقلاً تحلیل نمی‌شوند. ثانیاً، هدف از ارائه این کاربست نظری، صرفاً تبیین فروپاشی دولت پهلوی در ایران است.

چارچوب نظری

ماهیت دولت

شاید اولین توجه آکادمیک به وضعیت و نقش ماهیت و کارکرد دولت در اثر درخشان توکویل با عنوان *انقلاب فرانسه و رژیم پیشین* باشد. او در این کتاب به چند پرسش بنیادین می‌پردازد که یکی از آنها مقایسه رژیم پیشین با رژیم پس از انقلاب بود. او همچنین به کشف ماهیت رژیم پیشین در فرانسه پرداخت؛ این که چگونه این رژیم سرنگون شد. ماهیت دولت به عنوان یک متغیر بسیار مهم بعدها در بسیاری از آثار پژوهشگران قرن بیستم خصوصاً نظریه پردازان انقلاب و گذار سیاسی رونق گرفت و ادبیات گسترده ای حول



این موضوع شکل گرفت. در این زمینه، پژوهش مور (1966)، اسکاچپول (1979)، آیزنشتات (1978) و حتی تریمرگر (1978) مهم ترین منابعی هستند که ماهیت دولت را پراهمیت می‌دانند. این پژوهش‌ها و آثار درخشان به عنوان مهم‌ترین و بنیادی‌ترین تبیین‌های سیاسی در حوزه انقلاب و گذار سیاسی نشان می‌دهد که فهم ماهیت دولت نقش حیاتی در مطالعات تطبیقی و تاریخی دارد.

استنباط این مقاله از ماهیت دولت معطوف به دو سطحی است که در قالب نوع و شکل آن قابل شناسایی است. اگر مفروض ما بررسی انواع و اشکال دولت‌های غیردموکراتیک باشد، آنگاه می‌توانیم با الگوگیری از تقسیم‌بندی بروکر (2000)، دولت‌های توتالیتار (فاشیستی و کمونیستی) و اقتدارگرا را به عنوان «اشکال» مهم رژیم‌های غیردموکراتیک معرفی کنیم و همین‌طور دیکتاتوری‌های نظامی، حزبی و شخصی (نئوپاتریمونالیستی و سلطانی) را به عنوان مهم‌ترین «انواع» این رژیم‌ها در نظر داشته باشیم. در این قسمت، صرفاً تلاش می‌شود تا ابعاد رژیم‌های اقتدارگرای سلطانی و مهم‌ترین اجزای آن مورد تحلیل قرار گیرد. این شکل و نوع از رژیم‌های غیردموکراتیک احتمالاً در زمره آسیب‌پذیرترین انواع دولت‌ها محسوب می‌شود و با ماهیت رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه سازگاری بیشتری دارد. (Goodwin and Skocpol, 1989) نقطه عزم بحث نظری پیرامون ماهیت سلطانی و شخصی رژیم‌های اقتدارگرا را باید در گونه‌شناسی آرمانی وبر از انواع اقتدار عقلانی، کاریزماتیک و سنتی دنبال کرد.

وبر سلطه عقلانی را مربوط به دوران مدرن می‌داند و به همین دلیل نقش سازمان بوروکراتیک و قواعد رسمی در این نوع از اقتدار بسیار مهم و تاثیرگذار است. بوروکراسی عالی‌ترین شکل سلطه عقلانی و قانونی است که در آن قانون، نظم، تقسیم کار و سلسله‌مراتب اهمیت دارد. این اقتدار محصول گذار از حاکمیت شخصی به حاکمیت قانون است. بوروکراسی یکی از مهم



ترین نمادهای دولت مدرن است که در آن قانونیت (legality) محوریت دارد. اما، اقتدار کاریزماتیک نه بر مبنای عقلانیت/قانونیت است و نه بر اساس سنت، بلکه شخص و ویژگی های خاص او سبب مشروعیت می شود. رابطه میان پیروان و رهبر مبتنی بر ارادت است و نه اطاعت و به این جهت جنبه شخصی قدرت در این اقتدار بسیار بالاست. اقتدار سنتی دارای ویژگی ها و ابعاد مختلفی است که آن را از سایر انواع مشروعیت خصوصا کاریزماتیک متمایز می کند. در این سلطه، سرور منشا همه چیز است و روابط دیگران با او در قالب وفاداری شخصی است. ستون مشروعیت که حاکم بر آن تکیه کرده است، سنت است. در این سلطه، بوروکراسی غایب است و میان حاکم و زیر دستان روابط شخصی برقرار است. (Weber, 1979[1925]:229) وبر به سه نوع از سلطه سنتی یعنی پیرسالاری، پدرشاهی و پدرسالاری^۱ اشاره می کند که انواع اقتدار سنتی محسوب می شوند. فارغ از نظام پیرسالاری و پدرشاهی، نظام پدرسالاری ماهیتی مدرن تر دارد. وبر خود شکل افراطی پدرسالاری را سلطانیسم می خواند. سلطانیسم در معنای وبری زمانی رشد می کند که سرور قدرت فوق العاده ای (از طریق تقویت نیروی نظامی و دستگاه اداری) پیدا کند و سنت در برابر خودکامگی او رنگ ببازد. (Ibid, 231-2) سرور در این سلطه تلاش می کند تا قدرتش را از دایره سنت فراتر ببرد و زمینه را برای شکل افراطی سلطه پدرسالارانه فراهم آورد.

اگرچه وبر برای اولین بار «سلطانیسم» را به عنوان نوع افراطی پدرسالاری به کار برد، اما این مفهوم پس از وبر گسترش یافت و در چارچوب مستقلی توسط خوان لینتس تبیین شد. لینتس آن را به عنوان نوع جدیدی از رژیم های غیردموکراتیک در کنار توتالیتراریسم و اقتدارگرایی قرار داد و تلاش کرد رژیم هایی نظیر تروخیلو در دومینیکن را با عنوان نظام سلطانی و رژیم فرانکو در



1. gerontocracy, patriarchy and patrimonialism

اسپانیا را نمونه نظام اقتدارگرا معرفی کند. (Linz, 1964, 2000; Linz and Stepan, 1996; Linz and Chehabi, 1998) پس از این پژوهش، لینتس و شهایی با مشارکت پژوهشگران متعددی تلاش کردند تا الگوی سلطانیسم را در مورد های متنوعی مانند رژیم های موبوتو در زئیر، شاه در ایران، سوموزا گارسی در نیکاراگوئه، دووالیه در هائیتی، مارکوس در فیلیپین و غیره. به کار بندند. در این مطالعه عمیق، لینتس به تعریفی ایده آل از دولت سلطانی دست زد. او در این تعریف مهم به حکومت شخصی، وفاداری، رابطه مبتنی بر ترس و پاداش، فساد (عدم حاکمیت قانون)، دخالت نزدیکان و خانواده فرمانروا در اداره کشور، عدم نمایندگی و ضعف مشروعیت سنتی و عقلانی، به عنوان ارکان رژیم های سلطانی اشاره می‌کند. (Linz and Chehabi, 1998:7) بر اساس این شاخص ها، شخصی بودن قدرت، فساد و عدم حاکمیت قانون، دخالت اطرافیان و خانواده شاه در سیاست و عدم نمایندگی^۱ به عنوان مکانیسم های علی عمل خواهند کرد که آرام آرام رژیم را از ماهیت دموکراتیک دور می‌سازد و زمینه بحران و آسیب‌پذیری را فراهم می‌کند، به این صورت که به هر میزان که این شاخص‌ها در ماهیت رژیم شاه پر رنگ تر باشد، احتمال آسیب‌پذیری هم بیشتر می‌شود.

ماهیت رانتی دولت

اصطلاح رانت از دهه ۷۰ وارد ادبیات علوم سیاسی شد. زمانی که قیمت نفت به واسطه تحریم نفتی اعراب علیه غرب و اسراییل سبب شد قیمت نفت به طرز چشمگیری افزایش پیدا کند، درآمد حاصل از این افزایش قیمت در برخی کشورها سبب تاثیرگذاری بر نوع حکومت و روند دموکراتیزاسیون شد. اولین تلاش نظامند برای تبیین چارچوب دولت رانتی که محصول یک اقتصاد رانتی



است، با تلاش حسین مهدوی (1970) در حوزه اقتصاد سیاسی شکل گرفت. از نظر مهدوی، دولت رانتیر به حاکمیت رژیم هایی گفته می‌شود که به طور منظم بخش عمده ای از درآمدها را از رانت خارجی دریافت می‌کنند. او معتقد بود که استقلال دولت از مردم و سرکوب مخالفان دو پیامد وابستگی به نفت است. (Mahdavy, 1970:1) تعریف و رویکرد مهدوی اندکی بعد از دهه ۱۹۷۰ دستخوش تغییر شد. این تغییر به این دلیل بود که با کاهش قیمت نفت در دهه ۸۰ میلادی، تغییری در ماهیت سیاسی دولت های نفتی و یا گرایش آنها به سمت دموکراسی پدید نیامد. مفروض پیشگامان این نظریه این بود که تا زمانی که دولت های رانتی از قیمت و درآمد بالای نفت بهره مند شوند، ماهیتشان تغییر نمی‌کند. این رویکرد بیش از یک دهه مسلط بود، اما با وقوع اولین شوک کاهشی نفت، این رویکرد در تضاد با سایر رویکردهای موجود در حوزه اقتصاد سیاسی قرار گرفت. معتقدان به رویکردهای دیگر معتقد بودند که اگر (صرفاً) نفت در ماهیت دولت اثرگذار بود، با اولین کاهش قیمت باید شاهد جریانی از دموکراسی و تغییر رفتار دولت می‌بودیم، در حالیکه در عمل چنین اتفاقی رخ نداده بود.

در واقع یکی از نقدهای جدی به پیشگامان نظریه رانتیر این بود که به ماهیت دولت پیش از رانتیر شدن توجه نمی‌کردند در حالیکه نمونه‌هایی از برخی رژیم های نفتی وجود داشت که پیش از بهره مندی از رانت، ماهیتی افتدارگرا داشتند و نفت عامل اقتدارگرا شدن آنها نبود. (Delacroix, 1980; Chaudhry, 1997; Smith, 2004) در نتیجه این چالش، دو رویکرد عمده و متضاد در ادبیات مطالعات دولت رانتیر شکل گرفت. رویکرد اول معتقد بود که رانت بر رفتار سیاسی دولت و دموکراتیک شدن آن تاثیرگذار است و دولت را به سمت اقتدارگرایی سوق می‌دهد. پیشگامان نظریه دولت رانتیر و نیز برخی دیگر از پژوهشگران در این رویکرد قرار داشتند. (Anderson, 1987; Beblawi, 1990; Luciani, 1990; Ross, 2001)



است که دولت های نفتی به مالیات و نمایندگی مردم نیازی ندارند و به همین دلیل دولت مستقل از طبقات به شکاف میان دولت و جامعه دامن می‌زند. رویکرد دوم خود دو بخش داشت. بخش اول معتقد بودند که رانت به تنهایی عامل اقتدارگرا شدن دولت نیست بلکه احتمالاً در تشدید آن موثر است و قطعا عوامل دیگری نیز در ماهیت اقتدارگرایی دولت موثر هستند. بخش دوم معتقد بودند که اساساً رانت هیچ تاثیری بر رفتار و ماهیت دولت و همین طور دموکراتیک شدن دولت ندارد. (Herb, 2005; Dunning, 2008; Haber and Menaldo, 2012; Auty, 2012)

در میان مفروضات رویکردهای متعدد می‌پذیریم که اولاً، رانت فارغ از میزان تاثیرگذاری قطعا در ماهیت دولت و رفتار حاکمان تاثیر خواهد داشت. (Herb, 2005) و ثانیاً، به نظر می‌رسد که بخشی از آسیب‌پذیری رژیم شاه مولود مکانیسم های رویکرد اول بود. به این ترتیب، در این مقاله چارچوب کلی رویکرد اول مورد آزمون قرار خواهد گرفت چرا که با ماهیت رژیم شاه قرابت بیشتری دارد. در میان پژوهشگران این رویکرد، راس با مطالعه تجربی بر روی ۱۱۳ کشور در میان سال های ۱۹۷۱-۱۹۹۷ در مقاله معروف خود با عنوان «آیا نفت مانع دموکراسی است؟» به ارائه مدلی تحلیلی درباره آثار نفت بر روی ماهیت دولت می‌پردازد. او در این مقاله به سه اثر عمده رانت با عنوان «تاثیر رانتی»^۱، «تاثیر سرکوب»^۲ و «تاثیر نوسازی»^۳ اشاره می‌کند که رفتار دولت را تغییر می‌دهند. اثر رانتی خود را در سه نوع اثر، «اثر مالیات»^۴، «اثر هزینه ای»^۵ و «اثر شکل‌گیری گروه» منعکس می‌کند. اثر مالیات به این معنی است که رژیم های نفتی عموماً تمایلی به اخذ مالیات از مردم ندارند چرا که از درآمد لازم برای اداره کشور برخوردار هستند. این وضعیت صرفاً یک رابطه



1. Rentier effect
2. Repression effect
3. Modernization effect
4. Taxation effect
5. Spending effect

اقتصادی نیست بلکه به شکاف دولت و جامعه منجر می‌شود. این رابطه با جمله معروف «نماینده‌گی نمی‌کنیم، مالیات هم نمی‌گیریم»^۱ خود را نشان می‌دهد. اثر هزینه‌ای بخش دیگری از اثر رانتیر است که عمدتاً مربوط به ماهیت حامی‌پروری^۲ رژیم‌های نفتی به منظور کسب وفاداری و مشروعیت است. این رژیم‌ها که همواره از بحران مشروعیت رنج می‌برند تلاش می‌کنند با تغذیه حلقه‌های رانت‌جویی میان مقامات دولتی و مقامات اجرایی، زمینه حمایت‌های سیاسی از دولت را فراهم کنند. جنبه دیگر اثر رانتیر معطوف به شکل‌گیری گروه‌های مستقل در برابر دولت است. رژیم‌های نفتی با بهره‌گیری از ثروت هایشان از رشد و شکل‌گیری گروه‌های متعدد سیاسی و اجتماعی در جامعه جلوگیری می‌کنند چرا که افزایش گروه‌ها به افزایش مطالبات از پایین دامن می‌زند. اثر سرکوب به تمایل این رژیم‌ها برای تقویت منابع و تجهیزات نظامی به منظور سرکوب و کنترل اجتماعی توجه می‌کند. اثر نوسازی به آثار منفی رویکرد دولت در تغییرات فرهنگی و اجتماعی اشاره دارد. در بررسی وضعیت رژیم پهلوی صرفاً به دو اثر رانتیر و سرکوب توجه خواهد شد. این دو اثر در حقیقت مکانیسم‌های علی‌میان درآمدهای رانتی و آسیب‌پذیری رژیم هستند که نشان می‌دهند چگونه رانت در آسیب‌پذیر کردن دولت نقش دارد.

منظور از مصادیق رانت، مجموعه کمک‌های خارجی، دست بردن در شاخص قیمت‌ها و کسب درآمد از طریق اختلاف قیمت، درآمدهای ارزی کارگران خارج از کشور و منابع طبیعی است. (Auty, 2012:2) اگرچه رژیم پهلوی از کمک‌های خارجی متعددی برخوردار بود اما ماهیت رانتی این رژیم به طور کامل مدیون درآمدهای نفتی بود. شاخص‌های متعددی برای تعیین وابستگی به رانت و رانتی بودن/نبودن دولت‌ها مطرح شده است. برای مثال لوسیانی دولتی را که بیش از ۴۰ درصد درآمدش ناشی از رانت باشد را دولت



1. No representation without taxation
2. Patronage/Clientalism

رانتیر معرفی می‌کند. (Luciani, 1990:72) نانکنی و کاتوزیان میزان ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی/ملی (GDP/ GNP) را برای رانتیر شدن کافی می‌دانند. (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۲۹۰) (Nankani, 1979:10) بیلاوی با مطالعه وضعیت اقتصاد مصر، سهم ۲۰ درصدی رانت از تولید ناخالص داخلی را به عنوان دولت نیمه رانتیر معرفی می‌کند. (Beblawi, 2008:24) در میان این دو شاخص، نسبت نفت در تولید ناخالص داخلی/ملی بیانگر میزان وابستگی به نفت^۱ است و درصد نفت در درآمد دولت بیانگر رانت‌گرایی^۲ است. (Herb, 2005) به همین منظور، شاخص مورد نظر در این مقاله سهم نفت در تولید ناخالص داخلی خواهد بود که نشان می‌دهد دولت به چه میزان به نفت وابستگی دارد. انتخاب این شاخص از آن روست که ممکن است دولتی درآمدهای رانتی بالایی داشته باشد اما وابستگی به آنها نداشته باشد. جنبه بحرانی درآمدهای رانتی عمدتاً مربوط به وابستگی دولت به رانت است. میزان وابستگی به رانت در این مقاله با سهم حداقل ۱۵ درصد از تولید ناخالص ملی/ داخلی در نظر گرفته می‌شود.

وابستگی دولت به ابرقدرت

متغیر نقش ابرقدرت‌ها در وقوع انقلاب‌های اجتماعی احتمالاً برای اولین بار و به طور جدی توسط اسکاچپول در اثر دولت و انقلاب‌های اجتماعی مطرح شد. این متغیر نشان می‌دهد که فشارهای بین‌المللی از طریق چه مکانیسمی می‌تواند دولت را تحت فشار قرار دهد. او در تحلیل تاریخی تطبیقی‌اش به رقابت نظامی و تعدی بازار سرمایه داری در چارچوب فشارهای بین‌المللی توجه می‌کند. او معتقد است که هر سه جامعه فرانسه، چین و روسیه تحت فشار کشورهای توسعه یافته تر بودند. این فشارها در مرحله بعد منجر به اجبار دولت

1. Dependency to rent
2. Rentierism

برای نوسازی شد و در ادامه سبب شد نفوذ دولت در داخل و در برخورد با طبقات مسلط کاهش یابد و زمینه وقوع انقلاب های اجتماعی فراهم شود. شکل این فشارها و وابستگی ها در قرن بیستم تغییر کرد و این تغییر عمدتاً تحت تاثیر جنگ سرد بود. انقلاب ها، جنگ های داخلی، کودتاها و حتی شورش ها در مناطق مختلف جهان از جمله خاورمیانه نیز از چالش های جنگ سرد میان دو ابر قدرت اصلی (شوروی و ایالات متحده) مستثنی نبود. یکی از مهم ترین مسائل ابرقدرت ها جلوگیری از نفوذ یکدیگر در کشورهای مختلف جهان بود. برای مثال، نفوذ ایالات متحده در کشورهای آمریکای لاتین و خاورمیانه در طول جنگ سرد عمدتاً به واسطه جلوگیری از امواج انقلابی و کمونیستی شوروی و کنترل بر منابع طبیعی این کشورها بود. روشن است که این نفوذ بیشتر در کشورهای رخ می داد که موقعیت پیرامونی و وابسته داشتند. خاورمیانه یکی از اصلی ترین حوزه هایی بود که دو ابر قدرت تلاش می کردند تا با تنظیم رابطه حامی پروری و دست نشانده‌گی،^۱ نفوذ خود را افزایش دهند. در این رقابت، قدرت نفوذ ایالات متحده بیشتر بود و حتی پس از پایان جنگ سرد، این نفوذ در خاورمیانه ادامه یافت.

نکته اساسی اینجاست که نوسان در رابطه رژیم های وابسته و ایالات متحده به عنوان پرنفوذترین ابرقدرت در خاورمیانه و حتی سایر مناطق مانند امریکای لاتین می تواند دولت را با بحران حمایت مواجه کند. گلدستون تاثیر فشارهای بین المللی در انقلاب های مدرن را با این سوال شروع می کند که چگونه ایالات متحده آسیب پذیری دولت های نئو پاتریمونیال را تشدید کرد؟ او معتقد است که کمک های نظامی و غیر نظامی آمریکا از یک طرف زمینه وابستگی این رژیم ها را فراهم می آورد، و از طرف دیگر، ابرقدرت با فشار آوردن به منظور محدودسازی اعمال زور و خشونت و همین طور آزادی های سیاسی و



اصلاحات باعث تضعیف رژیم دست‌نشانده می‌شد. در مجموع، سیاست‌های متناقض ابرقدرت، مهم‌ترین مکانیسم علی‌آسیب‌پذیری به حساب می‌آید. (Goldstone, 1986:45) او به نمونه‌های ایران، فیلیپین، نیکاراگوئه و ویتنام به عنوان متحدان آمریکا اشاره می‌کند که از این طریق آسیب‌پذیر شدند.

روابط وابستگی میان ابرقدرت و رژیم دست‌نشانده در قالب‌های متعددی صورت بندی می‌شود. «حامی نوعاً برای دست‌نشانده کمک‌های اقتصادی، شامل وام، اعانه، توصیه‌های فنی و انتقال‌های غیرمستقیمی از قبیل سهمیه‌های وارداتی و کمک‌های کالایی، دستیاری امنیتی، شامل تربیت، ارتباطات، تجهیزات برای نبردهای نظامی، پلیس و نیروهای امنیتی کشور دست‌نشانده، تامین می‌کند.» (گازیوروسکی، ۱۳۷۱:۱۳) به هر میزان این وابستگی افزایش یابد، رژیم در برابر سیاست‌های متناقض ابرقدرت آسیب‌پذیرتر خواهد شد. به بیان دیگر، وابستگی توان تصمیم‌گیری و استقلال کشور دست‌نشانده را در برابر ابرقدرت سلب خواهد کرد. مهم‌ترین شاخص وابستگی در این مقاله روند کمک‌های نظامی، هزینه‌های نظامی و حضور راهبردی ابرقدرت است، به این صورت که هر قدر روند این شاخص‌ها رو به افزایش باشد، رژیم به سمت آسیب‌پذیری بیشتری حرکت می‌کند.

گذار شاه از دولت شکننده تا تثبیت اقتدارگرایی (دوره اول و دوم سلطنت)

حوادث دوره اول سلطنت شاه در ایران نشان می‌دهد که وضعیت قدرت سیاسی بسیار بی‌ثبات، معلق و سرگردان بوده و قدرت سیاسی در میان قطب‌های متعددی در فضای سیاسی ایران در حال گردش و رقابت بود. این مدعیان قدرت، عمدتاً دربار، مجلس، کابینه، سفارت‌خانه‌های خارجی و عامه مردم بودند. (آبراهامیان، ۱۳۸۱:۱۵۳) به طور خلاصه، طی سال‌های اولیه حکومت شاه و مجلس سیزدهم، قدرت در اختیار کامل نیروهای خارجی قرار داشت و با



روی کار آمدن مجلس چهاردهم قدرت در مجلس متمرکز شد. مجلس چهاردهم با تصویب منع اعطای امتیاز نفت به بیگانگان ضربه سختی به نفوذ روسیه و انگلیس زد. با پایان بحران آذربایجان و آغاز مجلس پانزدهم، یکی از دو رقیب اصلی خارجی یعنی روسیه، پس از رد لایحه اعطای نفت شمال به این کشور از صحنه رقابت در ایران حذف شد. با کاهش تاثیرات روسیه بر روی دولت، به قدرت شاه افزوده شد. قدرتی که پس از آغاز مجلس پانزدهم افزایش چشمگیری داشت. آبراهامیان معتقد است که دو عامل «توسعه مداوم نیروهای مسلح» و «تعادل نیروها در مجلس پانزدهم» از مهم‌ترین دلایل قدرتمند شدن شاه در آن زمان بود. (همان، ۲۲۲) شاه از این قدرت استفاده کرد و اولین گام را به سمت استقرار یک رژیم اقتدارگرا برداشت. اصلاح قانون اساسی و تاسیس مجلس سنا در اردیبهشت ۱۳۲۸ دو اقدام مهم شاه برای تمرکز قدرت در ایران بود. شاه در قدم بعدی برای در اختیار گرفتن بخش دیگری از قدرت سیاسی نیاز به حمایت انگلیس داشت. حمایتی که جز با تصویب قرارداد الحاقی محقق نمی‌شد. شاه نه تنها در تصویب این لایحه شکست خورد بلکه قدرت متمرکز خویش را در مضاف با دولت ملی مصدق از دست داد. شاه پس از مدت کوتاهی، قدرت از دست داده را با حمایت آمریکا و انگلیس مجدداً به دست آورد. این شرایط او را برای گذار از دولت شکننده به دولتی اقتدارگرا آماده می‌ساخت.

شاه برای تثبیت قدرت در دوران پسا کودتا در طی کمتر از دو سال چند اقدام مهم انجام داد. اولاً، قراردادی موسوم به کنسرسیوم را با مهم‌ترین شرکتهای نفتی جهان در مرداد ۱۳۳۳ منعقد کرد تا شرایط مالی دولت را تقویت کند. ثانیاً، حسین علا را به عنوان مهره ای نسبتاً مطیع‌تر از زاهدی به نخست وزیری منصوب کرد. روند تمرکزگرایی شاه تا مجلس نوزدهم و انجام اصلاحاتی در قانون مجلس از قبیل افزایش طول مدت نمایندگی و همین‌طور تعداد نمایندگان تداوم یافت. این وضعیت با روی کار آمدن اقبال به عنوان



نخست وزیر کاملاً مطیع و بله - قربان‌گو تشدید شد و شاه را بر اوضاع مسلط‌تر کرد. ثالثاً، تأسیس چند سازمان امنیتی موازی در سال ۱۳۳۷ با محوریت ساواک به منظور جاسوسی و افزایش کنترل اجتماعی، شاه را به موقعیتی ارتقا داد که تا به آن روز تجربه نکرده بود. اما دوران اقتدار شاه (از کودتا تا انتخابات مجلس بیستم) با همزمانی نسبی چند اتفاق مجدداً دستخوش بحران شد.

اتفاق اول مربوط به بحران مالی تراز پرداخت، کسری بودجه و تورم و سبقت گرفتن واردات بر صادرات طی سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۳۹ بود. (Salehi, 2008:6) اتفاق دوم مربوط به برگزاری انتخابات مجلس بیستم در شهریور ۱۳۳۹ بود. انتخاباتی که با رقابت ساختگی میان دو حزب وابسته به دربار یعنی مردم و ملیون، شاه را با رسوایی قلب و ابهام مواجه کرد. اتفاق سوم مربوط به روی کار آمدن کندی از حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود. روی کار آمدن کندی در دی ۱۳۳۹، دکتربین سیاست خارجی ایالات متحده را تغییر داد. سیاست او جایگزینی سرمایه‌گذاری و توسعه با راهبرد نظامی‌سازی کشورهای جهان سوم بود. به واسطه این راهبرد، دولت کندی تلاش کرد تا شاه را برای کاهش بودجه‌های نظامی و انجام اصلاحات خصوصاً اصلاحات ارضی تحت فشار قرار دهد. مجموعه این سه اتفاق، شاه را از داخل و خارج تحت فشار قرار داد. او برای ساماندهی بحران در داخل، ابتدا دست به اجرای برنامه ثبات اقتصادی در طی سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۳۹ زد. (Karshenas, 1990:133-139) او اقبال را به دلیل رسوایی انتخابات مجلس برکنار و شریف امامی را جابگزینش کرد. اما این اقدامات نتوانست بحران را پایان دهد، تا اینکه شاه تصمیم گرفت به خواسته ایالات متحده برای اجرای اصلاحات تن دهد. اجرای پروژه اصلاحات ارضی در ایران مهم‌ترین اقدام شاه در آخرین سال‌های دوره دوم حکومت وی بود که تا سال ۱۳۵۰ ادامه یافت که علی‌رغم توانمندی مجریان طرح نتوانست



به اهداف اولیه دست یابد و حتی زمینه بحرانی اجتماعی را در سال های بعد آماده کرد.

از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی (دوره سوم سلطنت)

پس از برکناری امینی به عنوان مجری اصلی طرح اصلاحات در ایران و عنصری مورد اطمینان از جانب ایالات متحده، شاه در سفرش به واشنگتن توانست اعتماد کندی را جلب کند و خود سکاندار اصلاحات در ایران شود. این پروژه با مقدمه ای در زمینه اصلاح قانون انتخابات شوراها و روستا آغاز و با طرح انقلاب سفید تکمیل شد. او در همان ابتدای طرح لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی در دولت اسدالله علم، با مقاومت اجتماعی از پایین مواجه شد و در نهایت شکست خورد. پس از این اتفاق، شاه از پای ننشست و اصلاحات گسترده ای را در قالب شش اصل کلی تحت عنوان انقلاب سفید ساماندهی کرد. این طرح شاه با تأیید کندی مواجه شد و راهبرد او را در اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به عنوان انقلابی غیرخشونت آمیز تحسین کرد.

باید توجه داشت که انقلاب سفید در گذار شاه به شرایط سیاسی و اقتصادی جدید در قالب سلطانیسم و توسعه وابسته بسیار مهم بود. شاه در مقدمه کتاب «انقلاب سفید» برای اولین بار از ماهیت سلطانی و حکومت شخصی خود رونمایی می کند. تصویری که انطباق قابل ملاحظه ای با تعریف ایده آلی خوان لینتس از یک رژیم سلطانی دارد. او در صدد است تا با تأکید بر تقدیرگرایی، خرافه پرستی، دشمن سازی، قطبی سازی میان خیر و شر، توجه دیگران را به عظمت انقلاب سفید و قدرت خود جلب کند. تأکید فراوان او بر رابطه اش با خدا و تقدیرگرایی همراه با خرافات مذهبی، تصویر پادشاهی خارق العاده را بازنمایی می کند. او در این کتاب خود را با عناوینی چون سکاندار کشتی سرنوشت ایران، پدر ملت ایران، مرشد، معلم، رهبر معنوی، پادشاه خیرخواه خطاب می کند که خداوند سلطنت و اداره ایران را به او سپرده است. شاه در



ادعایی فریبکارانه می‌گوید: خداوند مایل بود تا کارهایی منحصرأ به دست من انجام پذیرد چرا که شاید از دست دیگری ساخته نبود. او در این کتاب به نیروهای ارتجاع سیاه و سرخ (مذهبی‌ها و چپ‌ها) به عنوان اصلی‌ترین مخالفین داخلی انقلاب شاه و مردم اشاره می‌کند. (محمدرضا پهلوی، ۱۳۴۵: ۱-۳۱)

پس از ترور منصور و روی کار آمدن هویدا بستر لازم برای گسترش سلطانیسم در ایران فراهم شد. به این منظور او دو پروژه مهم را دنبال کرد. پروژه اول اجرای برنامه توسعه سوم، چهارم و پنجم کشور برای صنعتی‌سازی و نوسازی کشور بود. پروژه دوم مربوط به تحکیم و تمرکز قدرت برای پایه‌های نظام سلطانی و حکومت شخصی بود. فارغ از تحولات اقتصادی و توسعه‌ای پروژه اول، به پروژه دوم او توجه می‌کنیم. اولین اقدام شاه بلافاصله پس از روی کار آمدن هویدا، انتصاب نصیری به ریاست ساواک بود. شاه با بکارگیری او در ساواک در صدد بود دستگاه سرکوب را تقویت کند تا از اعتراض‌های اجتماعی جلوگیری کند و نظارت بر مردم را افزایش دهد. دومین اقدام وی سلطه مطلق بر مجلس بود به طوری که مجالس بیست و دوم تا بیست و چهارم کاملاً در اختیار و تحت نظر شاه بود. شاه مجلس را همچون دارایی خود کنترل می‌کرد و مجلس حتی در یک پرونده با دولت دچار چالش نشد چرا که شاه همه امور را تنظیم می‌کرد. ارتش به عنوان رکن دیگری از قدرت شاه در طی این سال‌ها به کنترل مطلق شاه درآمد. شاه در این سال‌ها با افزایش بودجه‌های نظامی و تجهیز نیروهای مسلح موفق شد تا در دوره آخر حکومتش پنجمین ارتش بزرگ جهان را در اختیار داشته باشد.

پیامد قدرت همه‌جانبه شاه در دوران هویدا چیزی جز گسترش فساد سیاسی و اقتصادی نبود. در دوران اقتدار روزافزون شاه فسادهای متعددی اتفاق افتاد که بخش مهمی از آن مربوط به فسادهای اقتصادی خانواده دربار و وابستگان آنها بود که شامل فعالیت‌های پنهان در برابر حاکمیت قانون بود. کانون این فسادها در بنیاد پهلوی اتفاق می‌افتاد که عمدتاً یک مجموعه بزرگ



اقتصادی بود که آرام آرام با دخالت در فعالیت های اقتصادی و با استفاده از رانت های متعدد و معافیت های مالیاتی توانست ثروت زیادی را به نفع شاه جمع آوری کند. این بنیاد شبکه گسترده ای از نهادهای اقتصادی مانند بانک، بیمه، شرکت های سرمایه گذاری و هتل ها و مجموعه های توریستی تجاری و سرمایه گذاری در صنایع ساختمانی و صنعتی را تحت پوشش خود داشت. (سوداگر، ۱۳۶۹: ۱۴۵-۱۴۸) «این بنیاد که سالانه بالغ بر ۴۰ میلیون دلار یارانه می گرفت به عنوان حفاظ مالیاتی برای برخی از دارایی های پهلوی عمل می کرد.» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۴۰۱) در نهایت، این فعالیت های اقتصادی نامرئی قدرت شخصی شاه را افزایش می داد و سبب می شد تا او و اعضای خانواده سلطنت در این بنیاد بدون هیچ نظارتی به فعالیت های اقتصادی مشغول باشند. شاه در اسفند ۱۳۵۳ نظام تک حزبی را جایگزین نظامی دو حزبی کرد. او معتقد بود که چون حزب ایران نوین به رهبری هویدا سال هاست که قدرت را در دست دارد، عادلانه نیست که حزب اقلیت به رهبری علم سهم کمتری در قدرت داشته باشد. بنابراین، همه باید تحت چتر یک حزب فعالیت کنند. این جمله معروفی است که شاه آن را در سال ۱۳۴۰ در کتاب ماموریت برای وطنم از خود به یادگار گذاشت که اگر من هم به جای پادشاه مشروطه، یک دیکتاتور بودم، شاید به ایجاد یک حزب واحد و فراگیر وسوسه می شدم مثل حزبی که هیتلر برپا کرد.» (محمدرضا شاه پهلوی، ۱۹۶۱: ۱۷۳) اما او تقریباً پانزده سال بعد، پس از استقرار نظام تک حزبی در عمل ثابت کرد که نه تنها اعتقادی به پادشاهی مشروطه ندارد بلکه به سلطانی مستبد گرایش دارد. او معتقد بود که همه مردم ایران شهروندانی یکسان هستند. به عبارتی طبقات اجتماعی آنها را از هم جدا و متمایز نمی کند. آنچه آنها را از هم متمایز می کند میزان تبعیت و وفاداری به شاه است. او تلاش کرد تا چالش نظام طبقاتی در ایران را از طریق نظام تک حزبی حل کند و خودش را در کانون توجه قرار دهد.

وضعیت قدرت مطلقه شاه پس از تاسیس حزب رستاخیز ادامه پیدا کرد تا



اینکه در آبان ۱۳۵۵ کارتر از حزب دموکرات، رئیس جمهور آمریکا شد. شاه به دلیل حفظ رابطه دست‌نشاندهی چاره‌ای جز پذیرش فرمان اصلاحات کارتر را نداشت. او برای نشان دادن حسن نیت خود هویدا و نصیری را برکنار کرد و قول برگزاری انتخابات آزاد را داد. آموزگار در شرایطی جانشین هویدا شد که بحران ناشی از کسری سنگین بودجه اقتصاد را فلج کرده بود. سیاست‌های ریاضتی وی برای کنترل تورم و افزایش قیمت، خود بحران اجتماعی دیگری را رقم زد. مهره‌های بعدی پس از آموزگار حتی با عناوینی چون دولت آشتی ملی و یا استقرار حکومت نظامی نه تنها نتوانستند حجم اعتراضات را کم کنند بلکه به آن افزودند. مهم‌ترین اعتراض در آن روزها مربوط به اعتراض ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بود. پس از این واقعه دولت به سمت سقوط رفت و اعتصاب‌های اداری و صنعتی سراسر کشور را فرا گرفت تا اینکه با فرار شاه از کشور و نیز اعلام بی‌طرفی ارتش در روند اعتراضات، انقلابی عظیم و تاریخی در بهمن ۱۳۵۷ رقم خورد. این مرور کوتاه تاریخی از دولت دوم پهلوی نشان داد که بخشی از آسیب‌پذیری این دولت، محصول تراکم استبداد در سه دوره از سلطنت شاه بود. اصلاح قانون اساسی به نفع قدرت شخصی شاه، سرکوب مخالفان، فساد دربار، فعالیت‌های بنیاد پهلوی و استقرار نظام تک‌حزبی رستاخیز مهم‌ترین نمونه‌ها و شاخص‌های سلطانیسم در دوران شاه بود که سبب شکاف میان دولت و جامعه شد. این بحران در همنشینی با عوامل دیگر زمینه فروپاشی دولت را فراهم کرد.

رانت‌رئیسیم؛ تقویت سلطانیسم و تسریع در آسیب‌پذیری

به طور تخمینی درآمد نفت در دوره اول سلطنت محمدرضا شاه حدوداً ۱۵ تا ۲۰ میلیون دلار بود. این درآمد در سال ۱۳۳۵ به ۱۸۱ میلیون دلار و در سال ۱۳۴۵ به ۵/۹۶۸ میلیون دلار و در سال ۱۳۵۱ معادل ۲ میلیارد و پانصد میلیون دلار بود. (Fesharaki, 1976:132) این روند رو به افزایش قیمت



نفت با آغاز جنگ اعراب و در اکتبر ۱۹۷۳ ناگهان با رشد عجیبی مواجه شد، زمانی که اعراب تصمیم گرفتند غرب و آمریکا را برای فروش نفت تحریم کنند و شاه به بهانه های مختلف، آنها را در این ائتلاف همراهی نکرد. همین موضوع باعث شد تا در زمان تحریم نفتی اعراب علیه غرب و اسرائیل، شاه از کاهش عرضه و قیمت بالای نفت بهره ببرد. او تصور می کرد که در آستانه ساختن «تمدن بزرگ» قرار گرفته است و این رویای دیرینه او جز با یک اقتصاد قدرتمند حاصل نمی شود. در نهایت، این چالش ها در عرصه منطقه باعث شد تا «در سال ۱۳۵۲ درآمد نفت ایران به ۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار و در سال ۱۳۵۳ به ۱۸ میلیارد دلار و در سال ۱۳۵۵ به بیش از ۲۰ میلیارد دلار افزایش یابد». (سوداگر، ۱۳۶۹: ۵۵۰) به دیگر سخن، سهم نفت از ۱۲/۳ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۴۱ به ۵۰/۶ درصد در سال ۱۳۵۱ افزایش یافت. این سهم در سال ۱۳۵۶ با ۳۴/۷ درصد دچار روند کاهشی شد که البته هنوز هم سهم بالایی را به خود اختصاص می داد و نشان از وابستگی اقتصاد ایران به نفت داشت. (Katouzian, 1981: 257) بر اساس این داده ها، دولت با آغاز دهه ۴۰ شمسی، از ماهیت نیمه رانتیر به ماهیت رانتیر در انتهای این دهه گذار می کند. بنابراین، بر طبق ادبیات اقتصاد سیاسی، اقتصاد ایران در دوره سوم سلطنت شاه اقتصادی رانتی و وابسته به نفت است.

در اینجا باید به نقش نفت و مکانیسم های علی آن بر رفتار سیاسی دولت توجه کنیم. بحران سیاسی ناشی از افزایش درآمدهای نفت، عمدتاً در سه بعد اثر رانتیر در زمینه مالیات، حامی پروری و شکل گیری گروه و اثر سرکوب منعکس می شود. در اثر مالیات می توان به میزان مالیات های مستقیم اشاره کرد. سهم مالیات در درآمد دولت در برنامه سوم ۳۵/۲ درصد، در برنامه چهارم ۳۶/۵ و در برنامه پنجم ۱۸/۴ درصد بوده است. (معدل، ۱۳۸۲: ۱۰۶) روند صادرات غیرنفتی همزمان با افزایش درآمد نفت وضعیتی کاهشی داشته است. صادرات غیرنفتی از ۲۲ درصد واردات در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) به ۱۹ درصد



تبیین ساختاری علل فروپاشی... ۲۳۳

در ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) و ۵ درصد در ۱۹۷۵ (۱۳۵۵) رسید. (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۴۹)^۱ در این میان نقش مالیات‌های مستقیم بسیار اهمیت دارد چرا که مستقیماً از شهروندان اخذ می‌شود و دولت بیش از سایر انواع مالیات باید نسبت به آن پاسخگو باشد. بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ بیشترین میزان مالیات مستقیم با ۱۷ درصد مربوط به سال ۱۳۵۷ است و کمترین میزان با ارقام ۵ و ۵/۹ درصد مربوط به سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ است که دقیقاً همزمان با دوران وفور ثروت‌های نفتی دولت است. (بشیریه، ۱۳۹۳: ۱۴۸) رابطه معکوس میان درآمد رانت و مالیات عمدتاً به دو دلیل اتفاق می‌افتاد. اولاً، به دلیل اینکه افزایش مالیات منجر به اعتراض‌های احتمالی می‌شود، بنابراین رژیم سلطانی کاهش درآمد مالیاتی را بر اعتراض‌های سیاسی و اجتماعی ترجیح می‌دهد. ثانیاً، منطقاً دولت با افزایش درآمد نفت نیازی به مالیات پیدا نمی‌کند. این رابطه همان قاعده ای است که با عنوان «نمایندگی نمی‌کنیم، مالیات هم نمی‌گیریم» شناخته می‌شود. به عبارتی، این وضعیت به استقلال رژیم شاه از جامعه و طبقات اجتماعی منجر شد.

دومین اثر رانتیر مربوط به اثر هزینه‌ای و گسترش روابط حامی‌پروری به منظور دریافت وفاداری و حمایت است. شاه با تکیه بر درآمدهای نفتی توانست نقش حامی بزرگ را برای گروه‌های وابسته به دربار و همین‌طور طبقه متوسط شهری بازی کند. راهبرد شاه برای حفظ حلقه‌های حامی‌پروری، گسترش بوروکراسی و دخالت در اقتصاد بود. میزان سرمایه‌گذاری‌های دولتی شاخص مناسبی برای میزان دخالت دولت‌های سلطانی در اقتصاد است. «طی برنامه سوم از ۶۶ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری، ۲۰ میلیارد ریال (۳۰/۳ درصد) متعلق به بخش دولتی بود. در برنامه چهارم سرمایه‌گذاری دولتی به ۱۲۵

۱. این دو شاخص به خوبی نشان می‌دهند که دولت در سال‌های وفور درآمدهای نفتی به کسب درآمدهایی غیر از درآمد نفت کاملاً بی‌ رغبت بوده است.



میلیارد ریال (۴۱/۷ درصد) رسید و طی برنامه پنجم از مجموع سرمایه گذاری ۵۵۶/۶ میلیارد ریالی، ۲۴۶/۴ میلیارد (۴۴/۳ درصد) متعلق به بخش دولتی بود.» (معدل، ۱۳۸۲: ۷۴) روند افزایشی دخالت دولت در اقتصاد به طور طبیعی زمینه گسترش بوروکراسی را فراهم می‌کند. در طول سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، «بوروکراسی دولتی از ۱۲ وزارتخانه با ۱۵۰۰۰۰ کارمند به ۱۹ وزارتخانه با بیش از ۳۰۴۰۰۰ کارمند گسترش یافت.» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۴۰۱) طبقه مهم دیگری که از سیاست های توزیعی شاه بهره مند بود، طبقه بورژوازی بود که از مجموعه‌ای بیش از صد خانواده سرشناس و وابسته به دربار تشکیل می‌شد. این خانواده‌ها بیش از ۶۷ درصد از تمام صنایع و موسسات مالی را در اختیار داشتند و اعضای آن در بیش از ۱۰۰۰ هیات مدیره حضور داشتند. (بشیری، ۱۳۹۳: ۷۰) طبقه کارگر نیز در سال ۱۳۵۵ در زمره اهداف سیاست‌های توزیعی قرا گرفت تا از این طریق از گسترش اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها جلوگیری شود. مهم ترین اقدام شاه در این زمینه فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران و کنترل قیمت‌ها، مبارزه علیه گران‌فروشی و نظارت بر ثروت مقامات بلندپایه بود.

سومین اثر رانتیر مربوط به شکل گیری گروه است. با توجه به عدم نمایندگی دولت و گسترش نظام حامی پروری، فضا برای شکل‌گیری گروه‌های مستقل اجتماعی و حتی اقتصادی بسته می‌شود. راهبرد اصلی شاه در این زمینه سیاست‌زدایی از جامعه و ارتباط مستقیم با مردم بدون حضور جامعه مدنی بود. دهه اول سلطنت شاه گروه‌های سیاسی و اجتماعی متعددی در جامعه و سیاست مشارکت می‌کردند. شاه در در دوران پس از کودتا تلاش کرد تا تقاضای سیاسی برای مشارکت را کاهش دهد. پس از اعتراض های خرداد ۱۳۴۲، تقاضا برای مشارکت سیاسی و اجتماعی به یکی از خط‌قرمزهای رژیم تبدیل شد. اوج راهبرد سیاست‌زدایی از جامعه به تاسیس حزب رستاخیز باز می‌گردد. شاه درصدد بود تا مفهوم حزب و طبقه را از بین ببرد و خود به طور مستقیم با



تبیین ساختاری علل فروپاشی... ۲۳۵

مردم در ارتباط باشد. شاه حتی فعالیت بسیاری از اصناف تجاری بازار را که در زمینه اقتصادی فعالیت می‌کردند بلوکه کرد. او تلاش کرد تا از همه گروه‌های اجتماعی، سیاسی و موجود در جامعه، معادلی را در حزب رستاخیز مدل سازی کند. این راهبرد به شاه کمک می‌کرد تا کل جامعه را تحت نظارت خود بگیرد. بخش دیگر مکانیسم آسیب‌پذیری از طریق رانت، مربوط به اثر سرکوب است. نمونه‌های شاخص سرکوب در دوران شاه مربوط به جنبش ملی صنعت نفت، قیام خرداد ۱۳۴۲، قیام شهریور ۱۳۵۷ و مجموعه قیام‌های زنجیره‌ای در سال آخر وقوع انقلاب است. همین‌طور تاسیس ساواک، ممنوعیت فعالیت‌های حزبی، تبعید و زندانی کردن مخالفین و نقض گسترده حقوق بشر و مطبوعات از دیگر وجوه سرکوب توسط شاه بود. سیاست سرکوب در پرتو ارتباطی مستقیم با افزایش درآمد نفت معنای بیشتری گرفت. ساواک به عنوان محور اصلی سرکوب از ابتدای تاسیس تا انقلاب هر روز گسترده‌تر شد. «برآوردها نسبت به نفقات ساواک، بین ۲۰ تا ۳۰۰ هزار نوسان دارد. شاید رقم ۵۰ هزار عوامل تمام وقت و ۳ میلیون خبرچین پاره وقت (هر ۱۱ ایرانی یک خبرچین) از یک زاویه به واقعیت نزدیک‌تر باشد». (فوران، ۱۳۸۳: ۴۶۶) میزان هزینه‌های نظامی شاه هم با افزایش درآمدهای نفتی رابطه مستقیم و معناداری را نشان می‌دهد. «بین سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۵۶، بودجه نظامی در ایران دوازده برابر شد و سهم آن در بودجه سالانه از ۲۴ به ۳۵ درصد رسید و میزان آن از ۶۰ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳، به ۵/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ و ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت.» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۲۷) درصد بودجه نظامی به بودجه کل کشور از ۲۱ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۲۹ درصد در سال ۱۳۵۵ جهش افزایشی داشته است. (سوداگر، ۱۳۶۹: ۱۲۰) بلندپروازی‌های نظامی شاه به اندازه‌ای بود که سولیوان، آخرین سفیر ایالات متحده در تهران، صریحاً به انتقاد از برنامه‌های توسعه نظامی شاه می‌پردازد و معتقد است که اگر وی این هزینه‌ها را صرف امور رفاهی و اجتماعی می‌کرد



نتایج بهتری به بار می‌آید. (Sullivan, 1981:80-81) این داده‌ها به روشنی نشان می‌دهد که شاه سیاست‌های سرکوب خود را در دوره سوم سلطنتش افزایش داد تا فقدان مشروعیت سیاسی رژیم را جبران کند.

وابستگی در سایه ابرقدرت‌ها

دوران جدید روابط ایران و آمریکا از سال‌های پس از کودتا تا روی کار آمدن نیکسون آغاز شد. شاه پس از کودتا دریافت که باید در خدمت دولتی باشد که سلطنت را به او برگردانده است. بنابراین، مهم‌ترین وظیفه شاه در برابر ایالات متحده اجرای برنامه‌های مبارزه با کمونیسم بود. شاخص‌ترین این وابستگی، اطاعت شاه در اجرای سه دستور مهم ایالات متحده بود: امضای پیمان بغداد در اسفند ۱۳۳۳، امضای موافقت‌نامه دفاعی در اسفند ۱۳۳۷ در پاسخ به تغییر رژیم در عراق و شرکت در برنامه جهانی اتحاد برای پیشرفت^۱ کندی در زمینه اصلاحات ارضی و اجتماعی. اگرچه در این دوران، آیزنهاور، کندی و جانسون از دو حزب (جمهوری خواه و دموکرات) مختلف بودند، اما هر دو حزب سیاست خارجی‌شان را بر مبنای جنگ سرد طراحی کرده بودند. تنها تفاوت میان این دو حزب صرفاً در شکل مبارزه با کمونیسم بود. نکته جالب اینجاست که شاه علیرغم نزدیکی بیشتر به جمهوری خواهان، به دلیل وابستگی بالا به ایالات متحده در این سال‌ها، از راهبردهای هر دو حزب تبعیت می‌کند. نوع وابستگی به حامی (پاترون) در دوره دوم سلطنت شاه عمدتاً وابستگی تلفیقی نظامی و سیاسی بوده است.

با روی کار آمدن نیکسون و به دلیل چرخش در سیاست خارجی آمریکا، نوع وابستگی شاه نیز بیشتر ماهیتی نظامی پیدا می‌کند. پایان جنگ ویتنام و اعلام دکترین نیکسون و همین‌طور خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس سبب می‌شود



1. Alliance for Progress

شاه به ژاندارم منطقه تبدیل شود. شاه که همزمان در داخل رویای تمدن بزرگ و جاه طلبانه سلطانیستی در سر داشت، در صدد بود تا با به دست گرفتن رهبری خاورمیانه، یک گام به سمت قدرت منطقه ای بردارد. آمریکا نیز در قبال اجرای دکترین نیکسون، شاه را بدون هیچ محدودیتی حمایت می‌کند. این حمایت تا روی کار آمدن کارتر، کاملاً شکل نظامی دارد. شاه در این دوران که درآمدهای بادآورده نفتی را دریافت می‌کند، خریدهای نظامی گسترده ای را از آمریکا انجام می‌دهد. با روی کار آمدن کارتر، شاه هم از جهت حمایت های آمریکا و هم از جهت خرید تسلیحات نظامی تحت فشار قرار می‌گیرد. شاه برای رفع این بحران در آخرین سفر رسمی خود به آمریکا و در ملاقات با کارتر از تثبیت قیمت نفت دفاع کرد چرا که موقعیت شکننده ای داشت. این وضعیت به خوبی نمایان کننده نوسان در سیاست های ابرقدرت است.

نوسان در سیاست خارجی دولت های ایالات متحده نسبت به شاه، به وضوح خود را در معاملات نظامی با ایران نشان می‌دهد. از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵ در دوران نیکسون و فورد به طور عمده فروش تسلیحات به ایران روند افزایشی داشت. با روی کار آمدن کارتر فروش تسلیحات در سال ۱۳۵۶ به شدت کاهش پیدا کرد. آمار موافقت نامه های فروش تسلیحات خارجی به نقل از وزارت دفاع آمریکا نشان می‌دهد که قرارداد ۵/۷ میلیارد دلاری تسلیحات نظامی در سال ۱۳۵۵ ناگهان به ۲/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ سقوط می‌کند. (معدل، ۱۳۸۲: ۷۲) گازیوروسکی در عمیق‌ترین مطالعه پیرامون رابطه شاه و آمریکا، براساس میزان وابستگی کشورهای دست‌نشانده که در طیفی از شدید، معتدل و کم قرار دارد، دولت پهلوی را کشوری با وابستگی بالا تعریف می‌کند. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۵۲) در نهایت شاه در نوسان سیاست های حامی میان رویکرد نظامی و اصلاحی آنها (نوسان در راهبردهای دموکرات‌ها و جمهوری خواهان) آسیب‌پذیر شد و با از دست دادن حمایت های خارجی، جنبه مهمی از قدرتش را از دست داد.



نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد تا کاربست ساختاری ارائه شده به عنوان چارچوبی تلفیقی مورد آزمون قرار بگیرد. مرور تاریخی بر سه دوره سلطنت شاه نشان می‌دهد که سرنگونی رژیم و وقوع انقلاب اسلامی محصول این کاربست ساختاری بوده است. جنبه اول که مربوط به ماهیت سلطانی رژیم شاه بود در هر سه دوره روند رو به پیشرفتی را نشان می‌دهد. جنبه دوم آسیب پذیری مربوط به ماهیت رانتی رژیم شاه بود. این جنبه بیشتر خود را در دوره سوم سلطنت شاه نمایان کرد. همزمانی افزایش درآمدهای نفتی و تشدید در ماهیت اقتدارگرایی شاه، هم اقتصاد و هم سیاست را در ایران دچار بحران کرد. شاه در این دوران مغرورانه خود را در آستانه جهشی تاریخی می‌دید در حالی که جامعه در نتیجه شکاف عمیق با دولت دچار بحران شده بود. سومین جنبه نیز مربوط به پذیرش جایگاه دست‌نشاندهی شاه بود که در طول سه دوره خود را در قالب وابستگی نظامی، مالی و راهبردی نشان می‌داد. این وابستگی اگر چه موقعیت شاه در داخل و خارج را حفظ می‌کرد اما با تغییر راهبرد های حامی خارجی (راهبردهای جمهوری خواهان و دموکرات‌ها) او نیز دچار بحران آسیب‌پذیری می‌شد. این سه جنبه از ابعاد ساختاری و دولت‌محور آسیب‌پذیری، مهم‌ترین عوامل در وقوع انقلاب اسلامی به شمار می‌آیند که هر سه در نقطه‌ای مشخص در حد فاصل سال های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ به هم رسیدند و زمینه فروپاشی رژیم را فراهم کردند. مدل نظری این مقاله می‌تواند در پژوهش های آتی از جانب پژوهشگران مطالعات انقلاب مورد بازبینی و بازآفرینی قرار بگیرد و برای تقویت این مدل، پاسخ‌ها/فرضیات ساختاری دیگری ضمیمه گردد.



منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۱)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیرشانه چی، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- امینی، علیرضا (۱۳۸۱)، *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی*، تهران: صدای معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳)، *زمینه های اجتماعی انقلاب ایران*، ترجمه علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱)، *شیر و عقاب*، ترجمه فروزنده برلیان، تهران: فاخته.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۵)، *انقلاب سفید*، کتابخانه سلطنتی پهلوی.
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹)، *رشد روابط سرمایه داری (مرحله گسترش ۱۳۴۲-۱۳۵۷)*، تهران: شعله اندیشه.
- فوران، جان (۱۳۸۳)، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، چاپ پنجم، تهران: رسا.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه فریدون کاظمی، تهران: مرکز.
- معدل، منصور (۱۳۸۲)، *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران*، ترجمه محمد سالار کسرایی، تهران: باز.
- میلانی، محسن (۱۳۸۱)، *شکل گیری انقلاب اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- هالیدی، قرد (۱۳۵۸)، *ایران: دیکتاتوری و توسعه*، ترجمه علی طلوع و محسن بلفانی، تهران: علم.
- همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۴)، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ یازدهم، تهران: مرکز.

- Abrahamian, E. (1980), "Structural Causes of the Iranian Revolution", *MERIP Reports*, No. 87, Iran's Revolution: The Rural Dimension, 21-26.
- Abrahamian, E. (1982), *Iran between Two Revolutions*, Princeton: Princeton University Press.
- Akhavi, S. (1983), "The Ideology and Praxis of Shiism in the Iranian Revolution", *Comparative Studies in Society and History*, 25 (2): 195-221.
- Amir Arjomand, S. (1986), "Iran's Islamic Revolution in Comparative Perspective", *World Politics*, 38 (3): 383-414.
- Amir Arjomand, S. (1988), *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*, Front Cover. Oxford University Press.
- Anderson, L. (1987), "The State in the Middle East and North Africa", *Comparative Politics*, 20 (1): 1-18.
- Auty, R.M. (2012), "Oil and Development in the Middle East", *Paper prepared for the Annual BRISMES Conference*, LSE March 28th 2012.
- Bashiriyeh, H. (1984), *The State and Revolution in Iran, 1962-1982*. New York: St. Martin's Press.
- Beblawi, H. (1990), "The Rentier State in the Arab World", in Luciani, G., *The Arab State*, London: Routledge.
- Beblawi, H.E. (2008), "Economic growth in Egypt: impediments and constraints (1974-2004)", *World Bank, Commission on Growth and Development*, working paper N 14.
- Brooker, P. (2000), *Non-democratic regimes: theory, government, and politics*, New York: St. Martin's Press.
- Burns, G. (1996), "Ideology, culture, and ambiguity: The revolutionary process in Iran", *Theory and Society*, 25 (3):349-388.
- Chaudhry, K.A. (1997), *The Price of Wealth: Economies and Institutions in the Middle East*, New York: Cornell University Press.
- Dabashi, H. (1993), *Theology of Discontent: The Ideological Foundations of the Islamic Revolution in Iran*, New York: New York University Press.
- Delacroix, J. (1980), "The distributive state in the world system", *Studies in Comparative International Development*, 15 (1): 3-22.
- Dunning, T. (2008), *Crude Democracy: Natural Resource Wealth and Political Regimes*, New York: Cambridge University Press.
- Eisenstaedt, S.N. (1978), *Revolution and the transformation of societies: a comparative study of civilizations*, New York: Free Press.
- Farhi, F. (1990), *States and Urban-Based Revolutions: Iran and Nicaragua*, Urbana: University of Illinois Press.
- Fesharaki, F. (1976), *Development of the Iranian Oil Industry*, New

- York: FA Praeger.
- Fischer, M. (1980), *Iran: From Religious Dispute to Revolution*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Foran, J. (1993), *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*, Boulder, Co.: Westview Press,
- Goodwin, J and Skocpol, T. (1989), "Explaining Revolutions in the Contemporary Third World", *Politics and Society*, 17:489-507.
- Goldstone, J. A. (1986), "Revolutions and superpowers", in J. A. Goldstone (ed.) *Superpowers and Revolution*, New York: Praeger.
- Goldstone, J.A. (1980), "Theories of Revolution: The Third Generation", *World Politics*, 32 (3): 425-453.
- Haber, S. and Menaldo, V. (2011), "Do natural resources fuel authoritarianism? A reappraisal of the resource curse", *American Political Science Review*, 105(1):1-26.
- Halliday, Fred (1988), "The Iranian revolution: uneven development and religious populism", in: Halliday, Fred and Alavi, Hamza, (eds.) *State and Ideology in the Middle East and Pakistan*, Macmillan, Basingstoke.
- Hegland, M. (1983), "Two Images of Hussain: Accommodation and Revolution in an Iranian Village", in Nikki R. Keddie, ed., *Religion and Politics in Iran*, New Haven: Yale university press.
- Herb, M. (2005), "No Representation without Taxation? Rents, Development and Democracy", *Comparative Politics*, 37(3): 297-317.
- Jerrold D. Green. (1980), "Pseudoparticipation and countermobilization: roots of the Iranian revolution", *Iranian Studies*, 13: 31-53.
- Jerrold D. Green. (1982), *Revolution in Iran: The Politics of Countermobilization*, New York: Praeger.
- Jerrold D. Green. (1986), "Countermobilization in the Iranian Revolution," In *Revolutions: Theoretical, Comparative, and Historical Studies*, edited by J. Goldstone. San Diego: Harcourt Brace Jovanovich.
- Karshenas, M. (1990), *Oil, State, and Industrialization in Iran*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Katouzian, M. (1981), *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and PseudoModernism 1926-1979*, New York: New York University Press.
- Keddie, N.K. (1981), *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran*, New Haven, CT: Yale University Press.
- Kurzman, C. (1994), "A Dynamic View of Resources: Evidence from the Iranian Revolution", *Research in Social Movements, Conflicts and Change*, 17: 53-84.
- Kurzman, C. (1996), "Structural Opportunity and Perceived



- Revolution of 1979", *American Sociological Review*, 61 (1): 153-170.
- Kurzman, C. (2003), "The Qum protests and the coming of the Iranian revolution, 1975 and 1978", *Social Science History*, 27(3): 287-325.
- Kurzman, C. (2004), *The Unthinkable Revolution in Iran*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Linz, J. (1964), "An Authoritarian Regime: Spain", in E. Allardt and S. Rokkan (eds.), *Mass Politics*, New York: Free Press.
- Linz, J. (2000), *Totalitarian and Authoritarian Regimes*, London: Lynne Rienner Publishers.
- Linz, J. and Stepan, A. (1996), *Problems of Democratic Transition and Consolidation: Southern Europe, South America, and Post-Communist Europe*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Linz, J. and Chehabi, H. (eds.) (1998), *Sultanistic Regimes*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Looney, R.E. (1982), *Economic Origins of the Iranian Revolution*, New York: Pergamon press.
- Luciani, G. (1990), "Allocation vs. Production States: A Theoretical Framework", in G.Luciani (ed.), *The Arab State*, London: Routledge.
- Mahdavy, H. (1970), "The patterns and problems of economic development in rentier states: The case of Iran", In M. A. Cook (Ed.), *Studies in the economic history of the Middle East*, Oxford: Oxford University Press.
- Mahoney, J. (2001), "Beyond correlational analysis: Recent innovations in theory and Method". *Sociological Forum*, 16(3), 575-593.
- Milani, M. (1994), *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy To Islamic Republic*, Boulder, Colorado: Westview Press.
- Moaddel, M. (1992), *Class, Politics and Ideology in the Iranian Revolution*, New York: Columbia University Press
- Moore, B. (1966), *Social origins of dictatorship and democracy: lord and peasant in the making of the modern world*, Boston: Beacon.
- Nankani, G. (1979), "Development Problems of Mineral-Exporting Countries", *World Bank Staff, Working Paper* No. 354.
- Parsa, M. (1988), "Theories of collective action and the Iranian revolution", *Sociological Forum*, 3(1): 44-7.
- Parsa, M. (1989), *Social Origins of the Iranian Revolution*, New Brunswick, N.J. and London: Rutgers University Press.
- Parsa, M. (2000), *States, Ideologies, and Social Revolutions: A Comparative Analysis of Iran, Nicaragua, and the Philippines*, Cambridge: Cambridge university press.

- Parsa, M. (2004), "Conflict and Collective Action in the Iranian Revolution: A Quantitative Analysis", *Journal of Iranian Research and Analysis*, 20 (2): 39-57.
- Pahlavi, M.R. (1961), *Mission for my country*, London: Hutchinson.
- Pesaran, M. Hashem.(1985), "Economic Development and Revolutionary Upheavals in Iran," in Haleh Afshar, ed., *Iran: A Revolution in Turmoil*, London: Macmillan.
- Rasler, K. (1996), "Concessions, Repression, and Political Protest in the Iranian Revolution," *American Sociological Review*, 61(1): 132-52.
- Roosevelt, K. (1979), *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran*, New York, NY: McGraw-Hill.
- Ross, M.L. (2001), "Does Oil Hinder Democracy?", *World Politics*, 53 (3):325-61.
- Salehi Esfahani, H. and Pesaran, M, Hashem. (2008) "Iranian Economy in Twentieth Century: A Global Perspective", *Working Paper 452 at Economic Research Forum*.
- Skocpol, T. (1979), *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Skocpol, T. (1982), "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution", *Theory and Society*, 11:265-283.
- Smith, B. (2004), "Oil Wealth and Regime Survival in the Developing World 1960-1999", *American Journal of Political Science*, 48 (2): 232-246.
- Snyder, R. (1998), "Paths out of Sultanistic Regimes: Combining Structural and Voluntarist Perspectives", in H.E. Chehabi and Juan J. Linz (eds.) *Sultanistic Regimes*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Sullivan, William H. (1981), *Mission to Iran*, New York: Norton and Company.
- Trimberger, E.K. (1978), *Revolution from above: military bureaucrats and development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru*, New Brunswick, N.J: Transaction Books.
- Weber, M. (1978), *Economy and Society*, Berkeley. Los Angeles. London: University of California Press.

